




Irano-Islamic Research in Politics, Vol.2, No3, 1-34.

 [20.1001.1.28212088.1402.2.3.5.6](https://doi.org/10.1001.1.28212088.1402.2.3.5.6)

Who is ruler in government ancient Iran¹

Rohollah Eslami²

Vahid Bahrami³

Abstract

The art of inscription writing represents a valuable legacy that delves into the political wisdom of Iranians. The content of these inscriptions, as implied by their name, comprises ethical, religious, political, and social admonitions from the elite and statesmen of the time to the sovereign. The epistolary style of the inscriptions paints a portrait of the ideal king and the aspirations of Iranian elites. By considering them as a crystallization of one of the most important forms of wisdom, one can identify a ruler who possesses both Iranian and ancient roots as the ideal king. This paper explores the concepts and structures of Darius the Great's rule by studying the Behistun Inscription. Here, the structures of the ideal ruler in the Behistun Inscription, using the phenomenological method and within the theoretical framework of Parato Elitism, are examined in both the mental and tangible dimensions. It seeks to answer the question: What are the attributes of the ideal ruler in the Behistun Inscription? What characteristics should this ruler possess to be recognized as the ideal sovereign, beyond obtaining the competence of governance?.

Keywords: *Ideal Ruler, Behistun Inscription, Darius, Phenomenological and Tangible Concepts*

¹ . Received: 2023/01/09; Accepted: 2023/09/20; Printed: 20/12/2023

² Assistant Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran . (Corresponding Author) eslami.r@um.ac.ir

³ . PhD in Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. vahidbahrami86@yahoo.com



سیاست پژوهی اسلامی ایرانی، سال دوم، شماره سوم (پیاپی هفتم) پاییز ۱۴۰۲، ۱-۳۴.

کیستی حکمران در حکومت ایران باستان^۱

روح‌الله اسلامی^۲
وحید بهرامی^۳
چکیده

آنچه اصالت اندیشه سیاسی سهروردی را نمایان می‌کند، توجه و تقید وی برای پیدا کردن راه برون‌رفتی از بحران‌های سیاسی- اجتماعی عصر خود است. اگرچه برخی سهروردی را اندیشمندی آرمان‌گرا می‌دانند و این امر مانعی در فهم درست اندیشه سیاسی وی است، اما آنچه باعث شناخت دقیق تفکر سیاسی سهروردی می‌شود، تأمل بر این نکته است که وی، با ترسیم تصویری دقیق از نابسامانی‌های زمانه خود و تلاش برای بازسازی جامعه، درصدد خوانشی واقع‌گرایانه از وضع موجود جامعه هم‌عصر خود است. بر این اساس، درک سرشت اندیشه سیاسی سهروردی را می‌توان با به‌کارگیری روش جستاری اسپریگنز بهتر متوجه شد. مقاله حاضر درصدد طرح این پرسش است که سهروردی بحران سامان سیاسی جامعه هم‌عصر خود را چگونه ترسیم و با مشاهده این پی‌نظمی، برای درمان و برون‌رفت از آن چه راه‌حلی را تجویز می‌کند؟ سهروردی واقعیت موجود جامعه خویش را چنین دریافته بود که شکاف‌های عمیق اعتقادی، تعصب، خشونت‌های مذهبی و به تعبیر وی چیره‌شدن ظلمت و تاریکی، زمینه‌ساز انشقاق آحاد جامعه و همچنین ترویج‌کننده ظاهرگرایی مذهبی و نهایتاً توجیه‌کننده فساد، ظلم و جور حاکم شده است. سهروردی در تلاش است برای چنین جامعه بحران‌زده‌ای نسخه درمانی ارائه دهد. بر اساس روش جستاری اسپریگنز می‌توان فرضیه این پژوهش را چنین بیان کرد که سهروردی گسست معرفتی میان حکمت و حکومت را زمینه‌ساز بروز و ظهور نابسامانی‌ها و بحران‌های جامعه عصر خود می‌داند. از این‌رو وی با تبیین وضع موجود و ترسیم وضع مطلوب، در پی بازسازی رابطه حکمت و حکومت در قالب مشروعیت‌بخشی به حکومت حاکم حکیم، به‌عنوان راه‌حل برون‌رفت از بحران سامان سیاسی است.

واژگان کلیدی: اندیشه سیاسی، حکمت اشراق، سهروردی، روش جستاری اسپریگنز، بحران سامان سیاسی

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۲۹؛ تاریخ چاپ: ۱۴۰۲/۹/۲۹

۲. استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده

مسئول) eslami.r@um.ac.ir

۳. دکترای علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

vahidbahrani86@yahoo.com

مقدمه

ایرانیان به اعتقاد هگل، سرمنشأ ظهور روح، عقل، تمدن و به خصوص دولت در تاریخ هستند. ایرانیان توانستند با تشکیل سلسله‌های عقلانی و انسانی هخامنشیان و ساسانیان در عهد باستان، الگویی به نام ایرانشهری را خلق کنند. الگوی ایرانشهری دارای شاخص‌هایی همچون شاهنشاه آرمانی، سرزمین آرمانی، جغرافیا و تاریخ قدسی، دوگانگی خیر و شر، فرهنگ‌دینی، اشه، نهادهای بوروکراتیک، تکنیک‌های تخصصی خرد سیاسی، همزادی دین و دولت، نظام خویشکاری، تعادل و تنظیم طبقات اجتماعی بود که تمدن ایران باستان را رقم زد. امروزه این الگوهای ایرانشهری توسط کتیبه‌ها و اندرزنامه‌ها به ما رسیده است. کتیبه‌ها قالبی از نوشتار است که در شکل کهن آن تقریباً شکل وصیت‌نامه و پندنامه به خود می‌گرفت. این پندنامه‌ها که معمولاً توسط بزرگان و نخبگان سیاسی یا مذهبی به رشته تحریر درآمده است، به گونه‌ای آینه‌وار شیوه‌های حکومت مطلوب را برای هیئت حاکمه روایت می‌کنند.

کتیبه‌های ایرانی با بهره‌گیری از خرد ایرانی در مورد سیاست با رعایت اصول اخلاق در کشورداری همچون عدالت، رعیت‌پروری، اعتدال، انسانیت و آبادانی دنیا، مبتنی بر راستی و امثال آن، گره خورده است. توجه به مسائل سیاسی و داشتن افکار و اندیشه‌های اجتماعی و طراحی و برنامه‌ریزی برای امور دنیوی و اخروی که لازمه‌اش داشتن شهریار ایدئال است، از وجوهی است که به گونه‌ای در اغلب کتیبه‌ها به چشم می‌خورد. در میان کتیبه‌های متفاوتی که سنت ایرانی حامل آن است، این نوشتار بر کتیبه بیستون متمرکز است.

در بزرگ‌ترین سنگ‌نوشته جهان که به سه زبان نوشته شده است، داریوش شاه علاوه بر بیان اصول و قواعد حکمرانی، بنیادهای مشروعیت و شیوه به قدرت رسیدن خود، به شرح و بیان رویدادهایی می‌پردازد که منجر به بازگشت ثبات، راستی، امنیت و آبادانی کشور شدند و سبب حکمرانی ایرانیان بر نیمی از کره زمین در آن دوران شد. در واقع داریوش شاه به واسطه

این سنگ‌نوشته قصد دارد رسانه‌ای ایجاد کند تا به مردم روزگار خود و نسل‌های آینده سنت عملی حکمرانی ایرانی را بازتاب دهد و در قبال آن بیان کند چگونه به عنوان یک شاه آرمانی، وحدت ملی ایران را به ارمغان می‌آورد و دولتی ایدئال تشکیل داد.

تم اصلی این سنگ‌نوشته روایت سرکوب شورش‌هایی است که بر اساس فریب و دروغ بنا نهاده شدند ولی به صورتی غیرمستقیم به بیان ویژگی‌ها و بایسته‌های شهریار آرمانی می‌پردازد و معتقد است داشتن صفات متافیزیکی همچون یاری و اعتقاد به اهورامزدا، به تنهایی پایه‌های قابل اتکایی برای اداره کشور نیستند و بلکه در کنار این موارد حاکم باید از یک‌سری از تکنیک‌ها و توان‌های فیزیکی و عینی برخوردار باشد تا بتواند مردم را رام کند و کشور را به نحو احسن اداره گرداند و در این زمینه صفات زیادی را نام می‌برد که شاه آرمانی باید برخوردار از آن باشد.

در این مقاله منظور ما از شهریار آرمانی یعنی فردی که حکومت متری‌ای در جهت توسعه ملی و پیشرفت کشور طراحی کرده است که در صورت تحقق آنها، سعادت دنیا و آخرت مردم تأمین می‌شود. مدعای اساسی نهفته در این مقاله نیز این است که اندیشه ایرانی به اتکای غنای فکری و فرهنگی توان پاسخ‌گویی به مسائل اساسی مربوط به شیوه حکمرانی را داشته است. این پاسخ‌ها در قالب اندرزهایی توسط نخبگان آن دوران به ترسیم ویژگی‌های ایدئال شهریار و تکنیک‌های مناسب حکومت می‌پردازد. پس در این پژوهش با استفاده از روش پدیدارشناسی به دنبال جواب این پرسش می‌گردیم که بایسته‌های شاه آرمانی در کتیبه بیستون چیستند؟ و این شهریار باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد تا علاوه بر کسب صلاحیت فرمانروایی، به عنوان شهریار آرمانی شناخته شود؟

پیشینه پژوهش و روش‌شناسی

در پژوهش‌های صورت‌گرفته در مورد خرد سیاسی در اندرزنامه‌های ایرانی، هر یک از زاویه دید و روش خاصی موضوع را بررسی کرده‌اند. در یک

تقسیم‌بندی کلی نگاه‌های علم سیاست به خرد سیاسی در اندرزنامه‌ها و اندیشه‌های عملی در باب شه‌ریار آرمانی را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

روش مادی و واقع‌گرا: این رویکرد خرد سیاسی در اندرزنامه‌های به‌جای‌مانده در کتب ادبیات سیاسی ایرانی در باب شه‌ریار آرمانی را تماماً اندیشه‌های استبدادی، پاتریمونیا، مطلقه، زوالی، سنتی، متافیزیکی و غیر قابل نقد و خردگریز و خردستیز می‌داند (قادری، ۱۳۸۸، ۱۷۰). به بیان دیگر در این نگاه و رویکرد به ما گفته می‌شود که شه‌ریار آرمانی در ایران مصادف است با پادشاهی مستبد و بدون قیدی برای مهار کردن قدرت.

روش جامعه‌شناسی خطی: تحلیلگران با گرایش مدرن و سکولار به تفکیک ساختاری و کارکردی حوزه‌های اجتماعی می‌پردازند (ریتزر، ۱۳۸۹، ۴۶). در این رویکرد اندیشه عرفانی و سنتی سیاسی ایران را عقب‌مانده، متافیزیکی و غیرعملی قلمداد می‌کند. در این نوع نگرش تنها تجدد، مادی و غرب‌گرایانه است که انسان‌ها را به خرد عملی سوق می‌دهد. رابطه انسان با خداوند و ایمان و آگاهی‌های عرفانی و رازورزانه چندان به خرد مصلحت‌گرای سیاسی جور در نمی‌آید. تفکرات سیستمی، کارکردی و مارکسیستی با توجه به نگاه خطی و اثبات‌گرایی که به روند تاریخی دارند، مرحله متافیزیکی و دینی تمدن بشر را دوران کودکی و نابالغی او به شمار می‌آورند (ضمیران، ۱۳۷۹، ۱۸) و می‌گویند اندرزنامه‌ها در باب حکومت‌مندی در دوران سنتی و مذهبی با توجه به آن دوران به استبداد و کژکارکردی می‌انجامد (دهقان، ۱۳۸۰، ۲۰۳-۱۷۳).

روش استبداد ایرانی: این رویکرد بر این باور قرار دارد که سرشت قدرت در ایران مطلقه و استبدادی است. وجوه شه‌ریاری در اندیشه‌ها و اندرزنامه‌های ایرانی به‌جای‌مانده بسیار ساده است؛ چراکه در ایران فردانیت شه‌روندی وجود ندارد (صنعتی، ۱۳۸۰، ۳۶۲) و همه‌کاره حاکم است. برخی از اندیشمندان سیاست بر این اعتقادند به این علت که در ایران سیاست شبانی وجود داشته است، نمی‌توان از اعمال و محدود کردن قدرت در شه‌ریاری و حکومت بحث کرد. ماهیت استبدادی و تک‌نفره قدرت در ایران

که به هرم حاکمیت اشرافی، زمیندار، نظامی یا مقدس برمی‌گردد، ماهیت مطالعه و پژوهش علمی در باب آن را به صفر می‌رساند. استبداد ایرانی سرشتی رام‌نشده و وحشی دارد که اندیشه‌ها را با پول و شمشیر می‌خرد و آنها را یا به خدمت می‌گیرد یا سرکوب می‌کند. سرنوشت غزالی، فردوسی و ابن مقفع به لحاظ زندگی عملی و سیاسی مواردی از هزاران گونه ناکام‌ماندن اهل خرد حکومت‌مند در سنت اندیشگان استبداد ایرانی است.

روش ساختار قبيله‌ای: ماهیت کم‌آبی و ساختار قبيله‌ای که خود را وابسته به اقتصاد غنیمتی جنگی یا رانتي نفتی می‌کند، چنان استقلالی به حوزه سیاست در ایران می‌دهد که سوژه‌های خرد خودبنیاد در ایران را از ریشه درمی‌آورد و به جای آنها بذر عرفان، تقدیر، رضایت و تسلیم‌شدگی می‌پاشد. بسیاری از تحلیل‌های مارکسیستی و چپ‌گرا با رویکردهای علمی و ماده‌گرا سعی می‌کنند نشان دهند تلاش نخبگان فکری و سیاسی ایران به علت بی‌طبقه‌بودن و ساختار اقتصادی قبيله‌ای و رانتي حکومت در مرحله آخر ناکام می‌ماند و در جاذبه مغناطیسی استبداد ساختاری ایران، جان به در نمی‌برد. ساختارگرایان، سنت اندیشگانی ایرانی در اندرزننامه‌ها درباره توصیف شهریاری را نوعی جبرگرایی و توجیه قدرت می‌دانند که با تولید الهیات سیاسی خود به روبنایی توجیه‌گر بدل می‌شدند و مردم را برای تحت سلطه قرار گرفته‌شدن آماده می‌کردند.

روش پدیدارشناسانه: پدیدارشناسی روشی کیفی در مطالعات اندیشه سیاسی است که سعی دارد با خوانش همدلانه و تداومی متن نشان دهد نموده‌های جمعی، سازه‌ای و تاریخی همیشه در تاریخ ایران وجود داشته است. امروزه در فلسفه تاریخ و سیاست به لحاظ روشی یکی از بهترین شیوه‌های استدلال پدیدارشناسی است. پدیدارشناسی بسیار تفهیمی و همدلانه با متن خود برخورد می‌کند و توانایی گوش‌دادن به محیط را دارد. احترام و توجه به مبانی و تکنیک‌های موجود برای حکومت کردن از نیاکان و رواداری نسبت به عقلانیت‌ها باعث می‌شود متن زندگی اجتماعی و سیاسی انسان‌ها نوعی طراحی و برنامه‌ریزی برای امور دنیوی و اخروی را تجربه کند.

شهریار آرمانی یک شعار است که همه انسان‌ها آن را خواهند، اما وظیفه متفکر سیاسی این است که بتواند تکنیک‌هایی خلق کند که شعار شهریار آرمانی به واقعیت تبدیل شود. تکنیک به معنای خلق ابزارها و میانه‌هایی است که اهداف و ارزش‌های ذهنی را عملیاتی می‌کند. فرق علم سیاست با فلسفه، ادبیات، اندیشه و... در این است که علم سیاست تکنیک‌هایی دارد که در خود شیوه‌ها و ضمانت اجراهای ناشی از تخلف را اندیشیده‌اند. اگر سیاست به معنای ساماندهی قدرت دارای تکنیک نباشد (فوکو، ۱۳۸۹، ۳۴۲) به عرصه شعر، اخلاق، اسطوره و... کشیده می‌شود که درجات بسیار پایینی از صورت‌های آگاهی در قصدیت‌های کارکردی هستند. کتیبه‌های به‌جامانده با قرائتی جایگاهی و تکنیکی در مورد قدرت^۱ و ساماندهی امر عمومی، گزاره‌های کارآمدی مبتنی بر میراث تداومی اندیشه ایرانی و تجربیات مملکت‌داری تولید کرده‌اند.

روش‌شناسی	نوع رویکرد به خرد	برخی متفکران	تحلیل خرد سیاسی ایران کهن در اندرزنامه‌ها
علمی و تحصلی	رویکردی علمی- انتقادی	فریدون آدمیت	استبدادی، پاتریمونیا، متافیزیکی و غیر قابل نقد و خردگریز و خردستیز

۱ - برای تحلیل تکنولوژی قدرت و ارائه تحلیل از سازوبرگ های قدرت معنی آپاراتوس آگامین در نظر است. بنگرید به آگامین، ۱۳۸۹: ۳۲-۲۶.

جامعه‌شناسی خطی	رویگردی سکولار- انتقادی	محمد دهقان	در دوران نابالغی سیاسی نوشته شده‌اند و به استبداد و کژکارکردی می‌انجامند
استبداد ایرانی	مارکسیستی - انتقادی	کاتوزیان، صنعتی، موللی	بسیار ساده و شاه همه‌کاره است.
ساختار قبیله‌ای	مارکسیستی - انتقادی	فیرچی، جابری	توجیه‌گر و مردم را برای تحت سلطه قرار گرفته شدن آماده می‌کردند
پدیدارشناسانه	رویگردی همدلانه و تفهیمی و ترسیم تکنیک‌های کیفی قدرت	هانری کرین	گزاره‌های کارآمدی مبتنی بر میراث تداومی اندیشه ایرانی و تجربیات مملکت‌داری تولید کرده‌اند

این پژوهش قصد دارد با استفاده از روش‌شناسی گرفته‌شده از پدیدارشناسی مارتین هایدگر و میشل فوکو (فوکو، ۱۳۸۹، ۱۴-۱۰) به بررسی ویژگی‌های شاه آرمانی مندرج در سنگ‌نوشته بیستون بپردازد. پدیدارشناسی به تقدم عمل و شرایط اجتماعی باور دارد و بار سنگین تعهد سعادت بشری

به صورت کلان‌روایت را از دوش آگاهی برمی‌دارد (لیوتار، ۱۳۸۰ - ویتگنشتاین، ۱۳۸۰).

روش‌شناسی پدیدارشناسی و کاریست آن در شهریار آرمانی

الف: روش پدیدارشناسی چیست؟

یکی از کیفی‌ترین و درعین‌حال عمیق‌ترین روش‌ها برای تحلیل اندیشه سیاسی، پدیدارشناسی است. برای پژوهشگرانی که روحیه‌ای فلسفی دارند و قصد دارند بدون پیش‌فرض‌های مدرن و پسامدرن سنت را بازخوانی کنند، روشی متناسب به حساب می‌آید. پژوهشگرانی که علاقه دارند. آن‌قدر پدیدارشناسی بر نقد عقلانیت غرب پافشاری می‌کند که گرایش‌های محیط‌زیست‌گرا، صلح‌طلب، توسعه روستاها، فلاسفه اخلاقی و عارفان مذهبی این روش را رویکردی درونی و خودی به حساب می‌آورند؛ به‌خصوص در این مقاله چون مفهومی سنتی، باستانی و ذهنی را مورد بررسی قرار می‌دهیم، برای شناخت متنی آن و واکاوی تفهیمی بدون پیش‌فرض پدیدارشناسی کاربرد دارد.

پدیدارشناسی در ابتدا به لحاظ متنی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ قرن بیستم توسط ادموند هوسرل در فضای سرخوردگی از عقل غربی شکل گرفت. ادموند هوسرل به نقد سوژه‌محوری مدرنیته که توسط دکارت آغاز شده بود، پرداخت و گفت: شکاکیت دکارت برای عبور از سنت متصلب قرون وسطی نقطه بسیار خوبی بود، اما در ادامه خطایی توهمی را شکل داد (هوسرل، ۱۳۸۱، ۷۸). دکارت به جای اینکه بگوید من می‌اندیشم پس هستم، می‌بایست بگوید من می‌اندیشم پس اندیشه وجود دارد. ایده استعلا توسط دکارت و هگل نیز مطرح شده بود، اما آنها نتوانستند از متافیزیک فکر غربی خارج شوند. هوسرل نشان داد با تسلیم شدن عقلانیت به علم به همراه قصدیت ریاضی کردن جهان طبیعی و انسانی بلایای جنگ، مریضی، خشونت و ناآرامی افزایش پیدا کرد. علم و مدرنیته عقلانیت بی‌طرف نبودند، بلکه در ذات خود قصدیت بیشینه‌کردن سود و افزایش لذت به نحو نابرابر را به

دنبال داشتند. هوسرل در فضایی آکادمیک به نقد عقل مدرن و علمی پرداخت و تمام تلاشش این بود که با اپوخه و تعلیق کردن علم و تکنولوژی و بازکردن جای فلسفه بحران در عقلانیت غرب را نشان دهد (رشیدیان، ۱۳۸۴، ۱۶۹).

پدیدارشناسی علمی هوسرل را شاگردش علی‌رغم تمایلات متفاوت سیاسی ادامه داد و وجهی وجودشناسانه به آن بخشید. هایدگر روستازاده‌ای کاتولیک بود که مخالف گسترش تکنولوژی و صناعات جدید تمدن مدرن به آلمان بود. او اعتقاد داشت مدرنیته خداوند را نابود کرده است و در حالی که خود ادعای مبارزه با متافیزیک و سنت را دارد، رویه‌ای متافیزیکی و دینانی دارد. مدرنیته و عقلانیت علمی دارای وجه متافیزیکی هستند که پرسش از خود را بر نمی‌تابند و علی‌رغم ناکارآمدی‌های بسیار زیادی که دارند، بر تداوم ویرانی بشر و پی‌خانمان کردن او تلاش می‌کنند. علم غربی با توجه به جدایی سوژه از ابژه هیچ دل‌بستگی به انسان و طبیعت ندارد و با خدا دانستن عقل خود فکر می‌کند که می‌تواند برای تمام هستی برنامه بنویسد. هایدگر می‌گوید: انسان موجودی ضعیف و گرفتار در ساختارهایی همچون زبان، تاریخ و از همه مهم‌تر هستی است (هایدگر، ۱۳۸۶، ۱۹۳). انسان یا همان دازاین، پرتاب‌شده در هستی است و هرکنشی از سوی انسان به طبیعت و خود انسان دارای عکس‌العمل‌هایی است که نباید نادیده گرفته شود. تمام درختان، اشیا و موجودات هستی دارای شعور هستند و زمین، آسمان و تمام هستی حق زیستن دارند و انسان باید دانشی تولید کند که با همدلی و عشق نگهبان و شبان هستی باشد (جمادی، ۱۳۸۵، ۶۴۷).

روش پدیدارشناسی در تحلیل سیاسی، همدلی زیادی با موضوعات مذهبی، عارفانه و شاعرانه دارد. این روش دغدغه وجود و حضور خداوند را دارد و با سکولاریسم از منظری انتقادی برخورد می‌کند. برای اندیشمندان سیاسی که به دنبال نقد غرب صنعتی و پسا صنعتی هستند و می‌خواهند پیامدهای مخرب عقل غربی را در بعد تکنولوژی به چالش بکشانند، این روش کاربرد دارد.

روش پدیدارشناسی در ایران توسط متفکران و پژوهشگرانی همچون احمد فردید، هانری کربن، داوری اردکانی و عبدالکریم رشیدیان به کار گرفته شد. این روش‌شناسی با توجه به رویکرد همدلانه به سنت، تقدم دادن هستی و شرایط وجودی نسبت به سوژه، متافیزیکی قلمداد کردن رویدادهای انسانی و طبیعی روشی مناسب برای فهم اندیشه سیاسی ایران‌شهری به حساب می‌آید. در حیطه ادبیات، فلسفه، عرفان و الهیات از پدیدارشناسی بسیار استفاده شده است. در این مقاله از این روش برای تحلیل اندیشه سیاسی ویژگی‌های شهریار آرمانی در متن کتیبه بیستون استفاده خواهیم کرد. بنابراین قصد داریم با تمرکز بر مفهوم بایسته‌های شاه آرمانی، بدون پیش‌فرض، با رویکردی همدلانه، نگرشی کلی و هست‌مندانه به صفات حکمران داشته باشیم تا قصدیت این متن در مورد شاه آرمانی را واکاوی کنیم (احمدوند، اسلامی، ۱۴۰۰).

پدیدارشناسی خرد مزدایی

یکی از آرزوها و دعا‌های همیشگی زرتشت، برخورداری مردم از شهریاری نیکو است که دارای فره و مورد تأیید اهورامزدا باشد. جامعه اشون و همه مناسبات خویشکاری به شهریار وابسته است. امشاسبندان در سازه ذهنی زرتشتی منظم می‌شوند و الگوبرداری از نظم کیهانی یعنی اشه، زمانی که برای تطبیق بر پدیده‌های اجتماعی و سیاسی عملیاتی می‌شود، در قالب فره یا خورنه متبلور می‌شود. شهریار نیک همان پرتویی از نظم امشاسبندان یا تداوم امشاسبند شهریور است که مسئول برقراری نظم، امنیت و صلح برای شهروندان است. در گاهان آمده است: «ایدون اردیبهشت را می‌ستایم، آن زیباترین امشاسبند، آن سراسر نیکی را. بهمن و شهریور و دین نیک و پاداش نیک و سپندارمذ نیک را می‌ستایم» (یسنه ۸-۳، هات ۵، بند ۵). امشاسبندان و شهریاران نیک خوش‌کنش را می‌ستایم» (یسنه ۸-۳، هات ۶، بند ۱).

غایت اندیشه سیاسی ایران‌شهری شکل‌دهی به جامعه‌ای اشون یا منظم و فضیلت‌مند است که در آن انسانی آرمانی یعنی شاهی که دستورات زرتشت را قبول دارد، حاکم می‌شود. در یشت‌ها آمده است: «کدامین کس را بی‌آنکه

خود گمان برده باشد شهریاری نیرومند با افزارهایی زیبا و ارتشتاران بسیار ارزانی دارم؟ شهریاری فرمانروایی توانا که همه سرکشان را سر بکوبد. شهریار دلیر پیروزمند شکست ناپذیری که گناهکار را فرمان پادافره دهد و فرمان او بی درنگ روا گردد؛ همان دم که او خشماگین فرمان آن پادافره را بدهد (اوستا، یشت‌ها، ۳۸۰). شهریار آرمانی گونه‌ای از عنایت اهورامزدا است که می‌تواند ایران را از دشمن نجات دهد و با خواست و آرزوی زرتشت سرزمین‌های دشمن ایران را سرکوب کند.

چارچوب تئوریک: نخبه‌گرایی

پیشینه مفهوم نخبه‌گرایی به اندیشه‌های افلاطون و ماکیاولی بازمی‌گردد، اما بر اساس سیر تاریخی اندیشه‌های نخبه‌گرایی، سه شکل نخبه‌گرایی را می‌توان از هم متمایز کرد (هیوود، ۱۳۸۷، ۲۱۹-۲۲۰):

نخبه‌گرایی هنجاری: این رویکرد به مطلوب بودن حکومت نخبه اعتقاد دارد، مشروط بر اینکه قدرت در اختیار گروه کوچکی از افراد باهوش یا روشنفکر باشد. تأکید افلاطون به حکومت فیلسوف‌شاه در این دسته از نخبه‌گرایی قرار می‌گیرد.

نخبه‌گرایی مدرن: این دسته ظهور نخبگان را نه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر، بلکه ناشی از ساختارهای اقتصادی و سیاسی خاصی تلقی می‌کنند. نخبه‌گرایی کثرت‌گرا، نخبه‌گرایی رقابتی و کورپوراتیسم در این چارچوب می‌گنجند.

نخبه‌گرایی کلاسیک: بر اعتقاد این گروه، تمرکز قدرت اجتماعی در دست مجموعه کوچکی از نخبگان در تمامی جوامع امری اجتناب‌ناپذیر است. نظریه‌های طبقه حاکم و قانون آهنین الیگارشویی و نظریه چرخش نخبگان پاره‌تو که در این مقاله مورد استفاده قرار می‌گیرد، در ذیل این مدل قابل مطالعه است.

اشکال نخبه‌گرایی	برخی متفکران	نوع نظریه	تحلیل نخبه‌گرایی
---------------------	-----------------	-----------	---------------------

مطلوب بودن حکومت در اختیار اقلیتی باهوش و نخبه به عنوان یک ارزش	فیلسوف شاه	افلاطون	نخبه‌گرایی هنجاری
ظهور نخبگان ناشی از ساختارهای اقتصادی و سیاسی	کثرات‌گرایی، کورپوراتیسم	بورنهام، میلز، شومپیتر	نخبه‌گرایی مدرن
تمرکز قدرت اجتماعی در دست مجموعه کوچکی از نخبگان در تمامی جوامع امری اجتناب‌ناپذیر است	طبقه حاکم، قانون آهنین الیگارشی و نظریه چرخش نخبگان	پاره‌تو، موسکا، میخلز	نخبه‌گرایی کلاسیک

برای توضیح بیشتر در این ارتباط، باید ذکر شود نخبه‌گرایی به عنوان مدل توزیع قدرت سیاسی، اولین بار توسط ویلفرد پاره‌تو مطرح شد. ویلفرد پاره‌تو با رویکردی روان‌شناختی معتقد بود که انسان عمدتاً موجودی غیرعقلانی و واجد ذخایر عظیم غریزی و احساسی است. او با به‌سخره گرفتن اندیشه مارکس مبنی بر اینکه نوبت توده‌ها خواهد رسید، بر این امر تأکید داشت که همیشه نوبت نخبگان است. تاریخ گورستان اشراف‌سالاری‌هاست، قدرت در دست نخبگان در گردش است. او به دو گروه از نخبگان اشاره می‌کند؛ رویهان و شیران. رویهان تلاش می‌کنند تا رضایت حکومت‌شوندگان را به دست آورند و از زور استفاده نکنند. رویهان، زیرک، ماهر، هنرمند و مبتکر هستند. اما شیران، مردان قدرت، سرد، بدون روح و غیرخیال‌پرداز، ثابت‌قدم و منسجم هستند (علیزاده، ۱۳۹۴، ۱۶۲-۱۶۳). این گروه برای رسیدن به موقعیت یا حفظ آن از زور بهره می‌برند. در

واقع پاره‌تو معتقد بود چرخش میان این دو نخبه است. حکومت ایدئال او، حکومتی است که هر دو این ویژگی‌ها داشته باشد و میان آنها موازنه برقرار کند (استوکر، ۱۳۷۸، ۳۶۱).

داریوش‌شاه نیز دو ویژگی روبه‌پان و شیران را (که هریک به اجزای جزئی‌تری تبدیل می‌شود) جهت برقراری شهریاری آرمانی در کتیبه خود ترسیم می‌کند. بنابراین برای صورت‌بندی گزاره‌های داریوش در کتیبه بیستون از بایسته متافیزیکی به عنوان تکنیک روبه‌پان و بایسته فیزیک به عنوان تکنیک شیران از واژگان مربوط به نخبه‌گرایی پاره‌تو بهره گرفته شده است. لازم به یادآوری است این نوشتار بر ویژگی‌هایی متمرکز است که از یک سو ضمانت اجرا دارند و از سوی دیگر توانایی اثرگذاری بر واقعیت. بر همین اساس چارچوب تئوریک به کار گرفته در این پژوهش، نخبه‌گرایی کلاسیک برگرفته از آثار پاره‌تو است.

بایسته‌های عرصه متافیزیکی و کیفی

متافیزیک نوعی لوگوس است که تحول، سیلان و جریان نسبی فکر آدمی را با فریب‌های زبانی گوناگون و ایجاد نقطه‌های مرکزی بنیادین به نحو نادیدنی به تصرف خود می‌کشاند و امنیت‌دهی را به نحو استراتژیک و عموماً ناخودآگاهی دنبال می‌کند. متافیزیک فرای دنیای فیزیکی و ملموس است. پدیدار خدا، روح، فرشته و... در حیطه توصیفی و تحلیلی تفکر متافیزیک قرار می‌گیرد. عصر متافیزیک با سه حوزه درونی اسطوره، فلسفه و مذهب مشخص می‌شود (اسلامی، ۱۳۹۴، ۱۹). عرصه متافیزیک برای کاربردی‌شدن با تکیه بر سخن و ترسیم هنجارهای کیفی، بر آن است صورت‌سازهای عرضه کند تا که امور اجتماعی را نظم بخشد. بایسته‌های متافیزیکی در شهریار آرمانی در فردی صالح و نیک جمع می‌شود که اخلاق است و اشتباه نمی‌کند که در جامعه‌شناسی سیاسی به او پدرشاهی و در فلسفه سیاسی او را فیلسوف‌شاه می‌دانند.

داشتن تأیید خداوند

در اندیشه سیاسی ایرانشهری، پادشاهی موهبتی الهی بود که خدا به برگزیدگان خاص و دادگر خود اعطا می کرد تا گسترنده آسایش روی زمین او باشند. در چنین شرایطی، تأیید الهی حکومت عامل مشروعیت دهنده به قدرت سیاسی پادشاه می شد و در کنار تبار و نژاد که از صفات فیزیکی شاه است و بعداً ذکر خواهیم کرد، از مهم ترین بایسته ها و صفات شاه محسوب می شد. بر همین مبنا با گوش فرادادن به متن کتیبه شاه هخامنشی متوجه می شویم داریوش بعد از معرفی نژاد خود، بلافاصله خود را مورد تأیید خداوند می نامد:

«به بخشش اهورامزدا من شاه هستم، اهورامزدا شاهی را به من داد»
(کتیبه، ۱۹۴).

و در جای دیگر داریوش بیان می کند:

«اهورامزدا این شاهی را به من داد، اهورامزدا مرا یاری داد تا این پادشاهی را به دست آورم، به بخشایش اهورامزدا من سرور این کشور هستم» (کتیبه، ۱۹۴-۱۹۵).

بنابراین در تفکر داریوش شاه نیز مبنای حکومت اساساً مذهبی و مشروعیت سیاسی بر اساس مذهب تعریف می شود و در واقع بدون دین حکومتی و دودمانی وجود ندارد.

«اهورامزدا تو را یار نباشد و تو را دودمان نماند و هر آنچه کنی اهورامزدا آن را نیک نگرداند» (کتیبه، ۲۰۳).

به این ترتیب از متن کتیبه متوجه می شویم یکی از مهم ترین بایسته شاه آرمایی، مورد تأیید خداوند بودن است؛ چراکه تضمینی است بر مشروعیت حکومت و متناسب با آن مردم و سپاهیان شاه را جانشین خداوند می بینند و با تمام وجود برای شاه می جنگند و به یاری او می شتابند و دیگر رعیت به خود

اجازه شورش و یاغی‌گری را در برابر جانشین خداوند نمی‌دهد و در نتیجه حاکم با فراغت بیشتری مشکلات را تک‌به‌تک از پیش‌رو برمی‌دارد.

مدد جستن و تکیه بر اراده خداوند

تکیه بر اراده خداوند و مدد جستن از او یکی از عواملی است که به شاه اعتماد به نفس می‌دهد و او را در برابر دشمنان پیروز می‌گرداند و دل دشمنان را ترس فرامی‌گیرد و همچنین می‌تواند بر بلایای طبیعی چیره شود. در هنگام خوانش کتیبه، اگر کمی تفهیمی به متن اثر نظر بیفکنیم، متوجه می‌شویم این جنبه یاری و تکیه بر اراده خداوند در جای‌جای متن کتیبه بیستون خودنمایی می‌کند و در تمام پروزی‌ها اهورامزدا یار و یاور داریوش است:

«اهورامزدا مرا یاری کرد، به خواست اهورامزدا ارتش من سپاه شورشیان را در هم شکست... به یاری اهورامزدا من سپاه نیدینتوبل را تارومار کردم... به خواست اهورامزدا من سپاه فرورتیش را شکست دادم... به خواست اهورامزدا ارتش من سپاه وهیزدا را در هم شکست... من آنچه را که به تاراج رفته بود، برگرداندم، من این کار را به یاری اهورامزدا انجام دادم... این کارها که از من سرزد، همه به خواست اهورامزدا بود، اهورامزدا مرا یاری کرد تا این کارها را انجام دهم... به یاری اهورامزدا از دجله گذشتیم و... آنچه به خواست اهورامزدا انجام دادم، در یک سال و همان سال انجام داده‌ام. اهورامزدا و دیگر ایزدان به من یاری کردند...» (کتیبه، ۱۹۴-۲۰۳).

در واقع با همراهی همدلانه با متن متوجه می‌شویم داریوش قصد دارد نشان دهد که اراده خداوند پشتوانه سیاست او است و پادشاهی او با مدد جستن از آن اراده، سرشتی فراانسانی پیدا می‌کند که در نتیجه می‌تواند هر لحظه با توسل به اراده ایزدان هر شورش و مشکلی را از پیش‌رو بردارد و بر این اساس هیچ انسانی به خود حق شورش ندهد.

«من به درگاه اهورامزدا نیایش کردم. اهورامزدا مرا یاری داد (کتیبه، ۱۹۵). ... آنچه به خواست اهورامزدا انجام دادم، در یک سال و همان سال انجام دادم. اهورامزدا و دیگر ایزدان به من یاری کردند (کتیبه، ۲۰۲). ... به خواست اهورامزدا من با آنها به میل خود رفتار کردم (کتیبه، ۲۰۴).»

بنابراین بعد از تأیید خداوند بودن، داشتن صفت توکل بر خداوند از مهم‌ترین بایسته‌های شاه است؛ چراکه به شاه اعتماد به نفسی می‌دهد که بتواند بهتر با شورشیان و بلایای طبیعی مقابله کند و هیچ هنجارشکنی نیز به خود حق شورش ندهد.

پرستش و نیایش خداوند

دین‌های نیکو مجموعه‌ای از فضایل نیک هستند و پیروی از آن آیین‌های دینی و پرستش و ستایش خدایان بهترین صفت برای شاهان آرمانی است؛ چراکه این دینداری و ستایش تبعاتی دارد که فرد حاکم با تبعیت از آنها می‌تواند به تحقق اهداف غایی آفرینش که یکی از مهم‌ترین آنها سعادت دنیوی توده مردم است، کمک کند و علاوه بر آن تبعاتی دیگر همچون دادگری، اعتدال، خویشکاری و خرسندی را برای شه‌ریار آرمانی در پی خواهد داشت. در کتیبه بیستون، خداوند در تمام متن و سرگذشت داریوش شاه حضور دارد از ابتدای متن که نوشته با نام اهورامزدا شروع می‌شود تا انتهای متن که پادشاه به ستایش خداوند می‌پردازد. داریوش گوید:

«کسی که اهورامزدا را ستایش و احترام کند، در دوران زندگانی و پس از آن شاد و خشنود خواهد بود» (کتیبه، ۲۰۴).

یا در جای دیگر می‌گوید:

«کسی که در زندگی و پس از زندگانی، اهورامزدا را ستایش کند، شادی و نیک‌روزی از آن او خواهد بود» (کتیبه، ۲۰۵).

لذا خصلت دینداری یکی برجسته‌ترین وجه شاهی شهریار آرمانی است که موجب سعادت دو جهان برای خود شاه و رعیت می‌شود.

بایسته‌های شهریار آرمانی در عرصه فیزیکی و عینی

فیزیک علم دقیق، قطعی و روش ریاضی‌گونه‌ای داشت که به دور از کیفیت‌های رازورزانه می‌توانست محیط‌های انسانی و طبیعی را به نحو واقع‌گرایانه از شرهایی مانند سیل، زلزله، خشکسالی، وبا، طاعون، جنگ، شورش، انقلاب، کشتار و... برهاند و به صلح، آزادی، رفاه، شادی، سلامتی و... نزدیک کند. حکومت‌مندی به معنی هنر حکومت‌کردن و اندیشیدن راجع به سیاست، در عصر فیزیک در وجه ایجابی خود شهروندان درون مرزهای ملی را فارغ از نژاد، مذهب، رنگ، جنسیت و... برابر قلمداد کرد و مشروعیت و غایت خود را در نظم، امنیت، رفاه و شادی مدام بازتولید می‌کند که به دور از انگیزه‌های فردی و کیفیت رهبری در پندهای کیفی، کارگزاری عصر متافیزیک است (اسلامی، ۱۳۹۴، ۲۲-۲۳). در این راستا بایسته‌های شهریار آرمانی در عرصه فیزیکی از حالت کیفی، کارگزاری و هنجاری خارج و بر ضمانت اجراهای واقعی، عینی و جمعی مجهز شده و به سمت بایدها و هست‌های جامعه‌شناسی سیاسی حرکت می‌کند.

تبار و نژاد

یکی از نخستین مشکلات و دشواری‌هایی که پادشاهان از همان آغاز با آن مواجه شدند و به نوعی ساختار امنیتی نظام سیاسی را مورد تحدید قرار می‌داد، مسئله ولیعهدی و جانشینی بود. در همین ارتباط در دوران ایران باستان اولین تکنیک امنیت‌بخشی، ایجاد نظام سیاسی مبتنی بر نژاد و خویشاوندی بود. این امر به اعتقاد فوکو به دلیل وجود سرزمین‌های پهناور،

پیشرفته نبودن تکنولوژی مدیریت مردم و نبود تکنیک‌های مشارکت در امر سیاسی است و همچنین به نوعی بهترین راه جلوگیری از آشوب و هرج و مرج، همین به ارث رسیدن منصب پادشاهی به فرزند ذکور لایق و توانای شاه بود (See Foucault, 2008). بنابراین داشتن شرط نژاد برای پادشاهی، حاشیه امنی را برای خاندان و نوادگان ایجاد می‌کرد که رقبا را محدود به شاهزادگان دارای نژاد می‌کرد و کسی خارج از این دایره نمی‌تواند بر مسند قدرت بنشیند و کشور به سوی هرج و مرج کشیده شود.

به نظر می‌رسد در دوران هخامنشی نیز داشتن نصب شاهی در انتخاب جانشین پادشاه نقش محوری دارد و شاهزادگانی که مدعی حکومت می‌شوند، در اولین مرحله باید ادعای خود را بر این پایه استوار کنند که فرزند شاه یا از نسل یک شاه هستند و می‌توانند حکومت را به ارث برند. با نگاهی همدلانه و تفهیمی در متن کتیبه بیستون متوجه همین امر می‌شویم که اصلی‌ترین ویژگی شهریار آرمانی، برخورداری از نژاد و تبار و داشتن دودمان سلطنتی است. به این نحو که داریوش در چهار بند ابتدای کتیبه، وقتی می‌خواهد خود را معرفی کند، سعی می‌کند به مخاطب خود نشان دهد که او در ابتدا تباری شاهی دارد.

«من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارس، شاه کسورها، پسر ویشتاسب، نوه ارشام هخامنشی. پدر من ویشتاسب ارشام، پدر ارشام آریامنه، پدر آریامنه چیش پیش، پدر چیش پیش هخامنش است. از این روی ما خود را هخامنشی می‌نامیم، ما از دیرباز نژاده بوده‌ایم، از دیرباز خاندان ما شاهی بود. هشت تن از خاندان ما پیش از این شاه بودند. من نهمین هستم، ما ۹ نفر از قدیم شاه هستیم» (کتیبه، ۱۹۴).

همچنین در ادامه اگر با نگاهی پدیداری به متن روایت کتیبه داریوش گوش کنیم، متوجه می‌شویم هنگامی نیز که گئومات مغ و دیگر پادشاهان چه بر اساس گفته داریوش در کتیبه‌اش یاغی و دروغگو باشد و چه در گفتار صادق،

همگی برای ایجاد مشروعیت و کسب اطاعت توده مردم، خود را به نژاد و تبار هخامنشی ارتباط می‌دانند.

«این مغ گئومات، او چنین می‌فریفت: من بردیا پسر کوروش هستم، من شاه هستم... این آسرینا اهل عیلام، او فریب می‌داد و می‌گفت: من شاه عیلام هستم... این نیدینتوبل اهل بابا، او فریب می‌داد و می‌گفت: من نبوکد نصر پسر نبونید هستم، من شاه بابل هستم... این فراورتیش اهل ماد، او فریب می‌داد و می‌گفت: من خشتریتیه از دودمان هوخشتره هستم، من شاه ماد هستم... این مارتیای پارسی، او فریب می‌داد و می‌گفت: من ایمانیش پادشاه عیلام هستم... این چیساتاخما اهل ساگارتی، او فریب می‌داد و می‌گفت: من در ساگارتی پادشاه هستم و از دودمان هوخشتره هستم... این وهیزداتای پارسی، او فریب می‌داد و می‌گفت: من بردیا پسر کوروش هستم، من شاه هستم... این آراخای ارمنی، او فریب می‌داد و می‌گفت: من نبوکد نصر پسر نبونید هستم، من شاه بابل هستم... این فرادا اهل مرو، او فریب می‌داد و می‌گفت: من در مرو شاه هستم... این سکونخای سکائی...» (کتیبه، ۲۰۲).

بنابراین داشتن نژاد و دودمان، اصلی‌ترین و عینی‌ترین بایسته و صفت شاه آرمانی در دوران هخامنشی و در کتیبه بیستون است که ضمانت اجرای احکام را برای حاکم فراهم می‌کند تا مردم دستورات او را اجرا کنند.

راستی و پرهیز از دروغ

از منظر ایرانیان «راستی» هماهنگ شدن با نظام اخلاقی و اجتماعی و «دروغ» برهم‌زننده این نظام تلقی می‌شد (مجتبایی، ۱۳۵۲، ۳۱). این امر در سنگ‌نوشته‌ها و منابع اندرزننامه‌ای به کرات تکرار شده و «راستی» عامل

ثبات و آبادانی و «دروغ» عامل شورش و بی‌ثباتی شناخته شده است. پس شاهنشاه باید بر راستی تکیه کرده و امور واقع را به درستی بازتاب دهد (رجایی، ۱۳۸۵، ۸۳). البته این شیوه از حکمرانی ریشه در آموزه‌های مزدایی داشت که در آن «راستی» مورد ستایش و «دروغ» مطرود بود. داریوش می‌گوید:

«اهورامزدا و دیگر ایزدانی که هستند، به این سبب مرا یاری دادند که من خائن و دروغگو و شرور نبودم. نه من و نه دودمان من... تو که از این پس شاه خواهی شد کسی را که دروغگو و شرور است، دوست نباش و او را به سختی مجازات کن» (کتیبه، ۲۰۳).

بنابراین در اعتقادات مذهبی و سیاسی جامعه آن دوران، کسی می‌توانست به رأس قدرت جامعه دست یابد که راستی را برای جامعه به ارمغان آورد؛ چراکه این امر در باورهای ذهنی آن دوران سبب امنیت و آبادانی سرزمین می‌شده است. این راستی‌گرایی را می‌توان با چند مورد عینی دیگر با گوش فرادادن به متن داریوش نشان داد:

«دروغ سبب شد تا آن کشورها شورش کنند. شورشگران مردم را فریب می‌دادند... تو که از این به بعد شاه خواهی شد از دروغ بپرهیز، اگر فکر می‌کنی که کشور من باید بی‌گزند بماند» (کتیبه، ۲۰۲).

به این ترتیب در دستگاه ایدئولوژیک سلسله هخامنشیان و داریوش‌شاه، دروغ سبب کشتار، شورش و تخریب آبادانی است و در مقابل آن راستی برابر است با کاهش و زوال دروغ در جامعه، پس شاه باید مزین به صفت راستگویی باشد تا به تبع آن شاهد برقراری امنیت و آبادانی در جامعه باشیم.

عدالت و دادگری

ایرانیان معتقد به نظم کیهانی بودند که باید در زمین پیاده می‌شد. به اعتقاد ایرانیان باستان، نظام اجتماعی زمینی خود جلوه‌ای از اِشه، آیین و نظام الهی به شمار می‌رفت و در آن باید بر اساس دادگری رفتار کرد. در اینجا شاه در اندیشه ایرانشهری وظیفه انطباق این نظم و عدالت زمینی با آن نظم آسمانی را بر عهده دارد. بنابراین دادگری که امروزه آن را عدالت می‌نامند از اصول اساسی مشروعیت سیاسی زمامداران آن دوران بود و به همین دلیل شاه باید همیشه حضور خداوند را در کنار خود حس کند و با منطق عدالت از ظلم و بیدادگری فاصله بگیرد و نظام حکمرانی خود را استمرار و جلوه‌ای از نظم اِشه و آیین الهی تلقی کند. با نگاهی همدلانه به کتیبه بیستون متوجه به خوبی متوجه این امر می‌شویم:

«من به عدالت رفتار کردم، من نه به توانا و نه به ناتوان زور نورزیدم»
(کتیبه، ۲۰۳).

بنابراین عدالت یکی از صفتهای اصلی پادشاهی در دوران هخامنشی است؛ چراکه در نظامی حکمرانی می‌کند که جلوه‌ای از اِشه و نظام خداوندی است و هرگز حق ندارد در آن عالم دست به ظلم و بیدادگری بزند. همچنین با اعتقاد به چنین چارچوبی و با خوانش همدلانه متن، متوجه می‌شویم یکی از معیارهای عدالت داریوش شاه، میزان وفادار بودن یا نبودن مردمان به حکومتی است که بر اساس نظم و اِشه الهی حرکت می‌کند؛ بر این اساس به صورت عادلانه باید به تمام وفاداران پاداش و به خیانتکاران جزا داد:

«در این کشورها هر آن کس که وفادار بود، او را پاداش
دادم و هر آن کس که خیانت کرد او را سخت گوشمال
دادم» (کتیبه، ۱۹۴).

یا در جای دیگر داریوش می‌گوید:

«مردی که با دودمان من همراهی کرد، او را نیک نواختم و آن که زیان رسانید او را سخت کیفر دادم» (کتیبه، ۲۰۳).

خشونت و بی‌رحمی

با کمی نگاهی همدلانه و تفهیم در متن کتیبه متوجه می‌شویم کتیبه بیستون با اینکه بر سازه‌های عقلانی-انسانی عدالت، اشته، راستی و دوری از دروغ و ظلم تأکید زیادی دارد، اما در نهایت نظم و امنیت سیاسی را بر هر غایت دیگری برتری می‌بخشد. در واقع کتیبه بیستون از واقع‌گرایی زیادی برخوردار است و سراسر در حکمت و عرفان سیر نمی‌کند، بلکه تجربه مصلحت عملی حکومت را در سنتی بسته و استبدادی برای به دست آوردن، حفظ و گسترش قدرت تحلیل می‌کند. البته به کار بردن خشونت و ریختن خون باید در راستای امنیت اکثریت مردم و مقابله با شورش و دروغ و هرچه نظم حکومت را بر هم می‌زند به کار برده شود و نه هوا و هوس شاه. داریوش می‌گوید:

«مردی را که با دودمان من همراهی کرد او را نیک نواختم و آن که زیان رسانید او را سخت کیفر دادم... تو که از این پس شاه خواهی شد کسی را که دروغگو و شرور است، دوست نباش و او را به سختی مجازات کن... کسی را که دروغ می‌گوید به سختی مجازات کن اگر فکر می‌کنی که کشور من باید بی‌گزند بماند» (کتیبه، ۲۰۳).

در واقع صفت خشونت و بی‌رحمی شاه جهت بازنمایی قدرت حاکمه، برای ترساندن مردم و عبرت‌آموزی است، تا مبادا خیال برهم‌ریختن نظم و امنیت را بکنند. حتی در برخی از سیاست‌های تنبیهی، این خشونت‌ها به مرحله چشم، گوش و بینی درآوردن و دارزدن نیز می‌رسد.

«به خواست اهورامزدا، ارتش من سپاه شورشی را در هم شکست و چیساتاخما را دستگیر کرد و او را نزد من

آورد، سپس من بینی و گوش او را بریدم و یک چشم وی را درآوردم، او را بر دروازه‌های من دست‌وپا بسته نگاه داشته بودند و همه مردم او را می‌دیدند، سپس من او را در اربل دار زدم... سپس من وهیزداتا (یک شورشی) و پیروان برجسته او را در شهر اووادای چایا در پارس به دار آویختم» (کتیبه، ۱۹۹-۲۰۰).

به این ترتیب حاکم باید قدرت به کار بردن خشونت را داشته باشد؛ چراکه در بسیاری از مواقع زندگی توأم با امنیت جوامع در کشتن و ریختن خون خلاصه می‌شود و شاه از دادن دستور آن نباید هراسی داشته باشد.

«من فرمان دادم آراخای و پیروان برجسته‌اش را در بابل به دار آویزند» (کتیبه، ۲۰۱).

مقتدر بودن و توان فرمان‌دادن در کل قلمرو پادشاهی

در آیین و اندیشه ایران‌شهری، شاه جانشین ایزد در نظام زمینی است و به همین علت فرمان او فرمان خداوند خواهد بود. در همین ارتباط یکی از بایسته‌های اصلی حکمرانی، داشتن اقتدار و ابهت است تا بتواند قانون را در سراسر قلمروی سرزمینی الزام‌آور گرداند؛ چراکه در غیر این صورت کشور دچار فتنه و آشوب می‌شود.

با خوانش همدلانه متن کتیبه بیستون، متوجه می‌شویم داریوش از زبان قدرت می‌نویسد که سرور ۲۳ کشور است و با اقتدار بر تمامی آنها سروری می‌کند و همه از او حرف‌شنوی دارند:

«من در این کشورها شاه هستم: پارس، عیلام آشور عربستان مصر کشورهای کنار دریا، اسپارت (سارد، لیدی)، یونان، ماد، ارمنستان، کاپادوکیه، پارت، زرنگ (سیستان)، هرات (آریا)، خوارزم، باکتريا (بلخ)، سغد،

قندهار، سکا، سته گوش، رخج (آراخوزی)، مکا، روی هم
رفته بیست و سه کشور» (کتیبه، ۱۹۴).

در ادامه متن داریوش ابهت و اقتدار خود را در چشم مردمان و کشورهای آن دوران بازنمایی می‌کند و نشان می‌دهد در صورت داشتن اقتدار و توان فرمان دادن در کل قلمرو پادشاهی است که قانون حکومت به صورت مطلق و الزام آور در همه سرزمین‌های تحت سیطره ضمانت اجرایی پیدا می‌کند و اعمال می‌شود.

«این کشورها... به فرمان من هستند و خراج می‌دهند، آنچه آنها را گفتم، چه در شب و چه در روز انجامش دادند... این کشورها قانون من را پذیرفتند، همان‌گونه که به آنها گفتم، همان‌گونه انجام دادند... من سرور این کشور هستم» (کتیبه، ۱۹۴-۱۹۵).

بنابراین یکی از بایسته‌های شاه آرمانی این است که دستورات او در سراسر کشور اطاعت شود و ضمانت اجرایی داشته باشد.

آبادگر و حافظ میراث تمدنی گذشتگان

پادشاه آرمانی، یاغی یا راهزن سرزمین‌ها نیست، بلکه آبادگر کشور است. یکی از بایسته‌های شهریار آرمانی نیز همین است که مملکت را آباد گرداند و در آن سازندگی کند و میراث تمدنی گذشتگان را تضمین کند؛ چراکه باعث می‌شود لشکر و رعیت خشنود و پادشاه از این دو فارغ باشد و بهتر امور کشور را اداره کند. اما زمانی که آبادانی نباشد و میراث‌ها از بین رود، رعیت و لشکریان پریشان و کشور مستعد فروپاشی می‌شود. سازندگی و آبادانی و حفظ آن در شاهنشاهی داریوش نیز جز اصول اولیه واقع‌گرایی شهریاری است و بدون آن امور حکومت از جریان خواهد افتاد. هنگام خوانش متن داریوش بیان می‌کند که پس از به قدرت رسیدن، آبادانی را که گذشتگان به میراث

نهاده بودند و بر اثر شورش‌ها ویران شد، دوباره برقرار کرد و نظم و آبادانی را به کشور بازگرداند.

«پادشاهی را که از دودمان ما گرفته شده بود، مانند گذشته برپا کردم. نیایشگاه‌هایی را که مغ گئومات ویران کرده بود (بنا کردم)، من چراگاه‌ها و دام‌ها و رعیت را با اموالی که مغ گئومات از آنها گرفته بود، به مردم بازگرداندم. من مردم را در جایشان استوار نمودم. من مردم پارس و ماد و دیگر کشورها را برقرار ساختم. من آنچه را که به تاراج رفته بود، برگرداندم. ... من توانستم تا دودمان خود را در جای خود استوار نمایم» (کتیبه، ۱۹۵-۱۹۶).

بنابراین حفظ آبادانی و ایجاد تمدن در اندیشه داریوش شاه، جایگاه مهمی دارد و برای تبدیل شدن به یک شاه آرمانی باید ابتدا به آبادانی و تضمین حفظ میراث تمدنی گذشتگان پرداخت.

متخصص و کاردان بودن

یک از اصلی‌ترین بایسته‌های شه‌ریار آرمانی، تدبیر و خرد عملی است که پادشاه باید از آن برخوردار باشد. این صفت کاردانی شه‌ریار، سرچشمه ثروت، قدرت و آبادانی کشور است و سبب می‌شود کشور و توده مردم در کمترین زمان، در مسیر بهروزی و سعادت قرار گیرند. با خوانش متن کتیبه بیستون متوجه اهمیت تخصص در حکمرانی می‌شویم؛ به‌صورتی که داریوش شاه در کمترین زمان ممکن امور کشور را به پیش می‌برد و تمام کارها را از قبیل آبادانی، دفع شورش، ایجاد عدالت و... انجام می‌دهد.

«آنچه را که به یاری هورامزدا انجام دادم در زمان یک سال انجام دادم. تو که از این پس نبشته‌ها را خواهی خواند به کارهایی که من انجام داده‌ام، باور داشته باش و آن را دروغ نپندار. ... همه کسانی که پیش از این شاه

بودند، در همه دوره زندگانی خود کارهایی را که من در یک سال انجام دادم، انجام ندادند... به کارهایی که به دست من انجام شده باور کن و از مردم پنهان نکن» (کتیبه، ۲۰۲-۲۰۳).

همچنین با کمی تفهیم به محیط اثر و سازه ذهنی نویسنده، متوجه نوعی انتقاد از بی‌کفایتی و غیرمتخصص بودن پادشاهان گذشته می‌شویم. شاید به همین علت که احتمال دارد در آینده باز افراد ناکاردانی بر کرسی پادشاهی تکیه زنند و اعمال و گفتار او در نظرشان وهم و خیال برسد، داریوش بسیار بر راست بودن گفتار خود تأکید دارد.

«به خواست اهورامزدا به دست من کارهای زیاد دیگری نیز کرده شد که در این نوشته نوشته نشده است. به آن جهت نوشته نشد، مبادا آنکه از این پس کسی این نوشته را بخواند و آنچه به دست من انجام شد در دیده او بسیار آید و این او را باور نیاید و دروغ پندارد» (کتیبه، ۲۰۳-۲۰۲).

بنابراین علاوه بر همه بایسته‌های بالا برای شاه آرمانی، باید صفت تخصص و کاردانی را نیز بر شیوه‌های حکمرانی بر خود و دیگران اضافه کنیم.

توان حراست از کشور

ویژگی دیگر پادشاه آرمانی، قدرت و توان حراست از کشور است. پاسداشت کشور از دشمن یکی از ویژگی‌هایی است که پادشاه آرمانی را از دیگر پادشاهان تمیز می‌دهد. با نگاهی همدلانه به گفتار داریوش، این توان حراست بر کشور در کتیبه بیستون خود را به صورت پیروزی در جنگ‌ها و از میان بردن رقیبان نشان می‌دهد.

«من ۱۹ نبرد کردم. بخواست اهورامزدا من آنها را تارومار کردم و ۹ پادشاه را اسیر کردم» (کتیبه، ۲۰۱-۲۰۲).

داریوش شاه در ادامه کتیبه، اسامی شورشیان را که ۹ نفر بودند و در مجموع ۱۹ جنگ شکست خوردند، می آورد. با خوانش متن متوجه می شویم با اقدامات و توان حراستی داریوش است که تمرکز قدرت، وحدت ملی و سیاسی در ایران حفظ می شود.

«کشور من باید بی گزند بماند» (کتیبه، ۲۰۲).

به این ترتیب یکی از بایسته های شهریار آرمانی برای حفظ وحدت ملی و سیاسی در قلمرو حکمرانی، داشتن توان حراست از کشور است.

پاسداشت وفاداران به حکومت

در ادامه با تفهیم و خوانش همدلانه متن کتیبه متوجه می شویم داریوش برای اداره امور کشور، اصل دیگری را به ما می آموزد تا شهریار آرمانی را از گزند حوادث دور کرده و امنیت را بر کشور حاکم کند. این اصل پاسداشت کسانی است که در راه حکومت وفاداری کرده اند. به واسطه این عمل، علاوه بر قدردانی از کسانی که در لحظات سخت جانفشانی کرده اند، عده بیشتری تشویق به وفاداری به نظام سیاسی می شوند و روز به روز بر امنیت و استحکام کشور افزوده می شود.

«این مردان هواداران و پیروان من بودند: «ویندافارنا» پسر «ویاسپارا» پارسی، «اتانا» پسر «توخرا» پارسی، «گبری» پسر «ماردونیا» پارسی، «ویدارنا» پسر «باگابگنا» پارسی، «باگابوخشا» پسر «داتواخی» پارسی، «آردومانیش» پسر «واخئوکی» پارسی. تو که پس از این شاه خواهی شد دودمان این مردمان را به نیکی نگاهداری کن» (کتیبه، ۲۰۳-۲۰۴).

همان‌طور که در متن بالا آمده، داریوش حتی به جانشینان خود امر می‌کند که با نیاکان این وفاداران نظام نیز به خوبی برخورد شود و امنیت آنان تأمین شود. این عمل خود جنبه‌ای تشویقی برای گردآمدن در اطراف حکومت را دارد و جلوی بسیاری از خیانت‌ها و شورش‌ها را به‌خصوص در بین اشراف و طبقات بالای کشور را می‌گرفت. بنابراین ویژگی پاسداشت وفاداران به کشور علاوه بر داشتن یک جنبه اخلاقی، جنبه تکنیکی دیگر برای حفظ و امنیت کشور را نیز داراست که شه‌ریار آرمانی نباید از آن غافل شود.

در عهد داریوش، داریوش به عنوان شاه آرمانی، وحدت ملی ایران را به ارمغان می‌آورد و لذا سنت عملی حکمرانی ایرانی را بازتاب می‌دهد. متنی که از زبان شخص اول مملکت نوشته شده و تصمیم گرفته است آیین شه‌ریاری و شیوه‌های حکومت را برای مردمانش به میراث بگذارد.

سرکوب توهین‌کنندگان به اعتقادات دینی

مشروعیت الهی در نزد هخامنشیان به معنای این بود که نظم زمینی تمثیلی از نظم کیهانی است و اعتقاد به وجود خداوند قادر و خالق، پدیدار زمینی‌اش در پادشاه متبلور می‌شود (رضایی‌راد، ۱۳۸۷، ۹۵). بر اساس این اعتقاد، شاه آرمانی باید برای مشروعیت خود، در اردوگاه اهورا با دیوان بجنگد و همچنین تأویل‌کنندگان متون مقدس و انحراف‌کنندگان دین را نابود کند و بنای دین درست را به لحاظ فهم، تفسیر و اجرا از اهم وظایف خود بداند تا جامعه دچار تشقت و تفرقه نشود و در یک مسیر درست برای سعادت دنیوی و اخروی گام بردارد. داریوش‌شاه نیز در ستون پنجم کتیبه به این مسئله اشاره می‌کند:

«این عیلامی‌ها بی‌ایمان بودند و به اهورامزدا احترام نمی‌گذاشتند. من به اهورامزدا احترام می‌گذاشتم و به خواست اهورامزدا با آنها آن‌طور رفتار کردم که برابر میل من بود» (کتیبه، ۲۰۴).

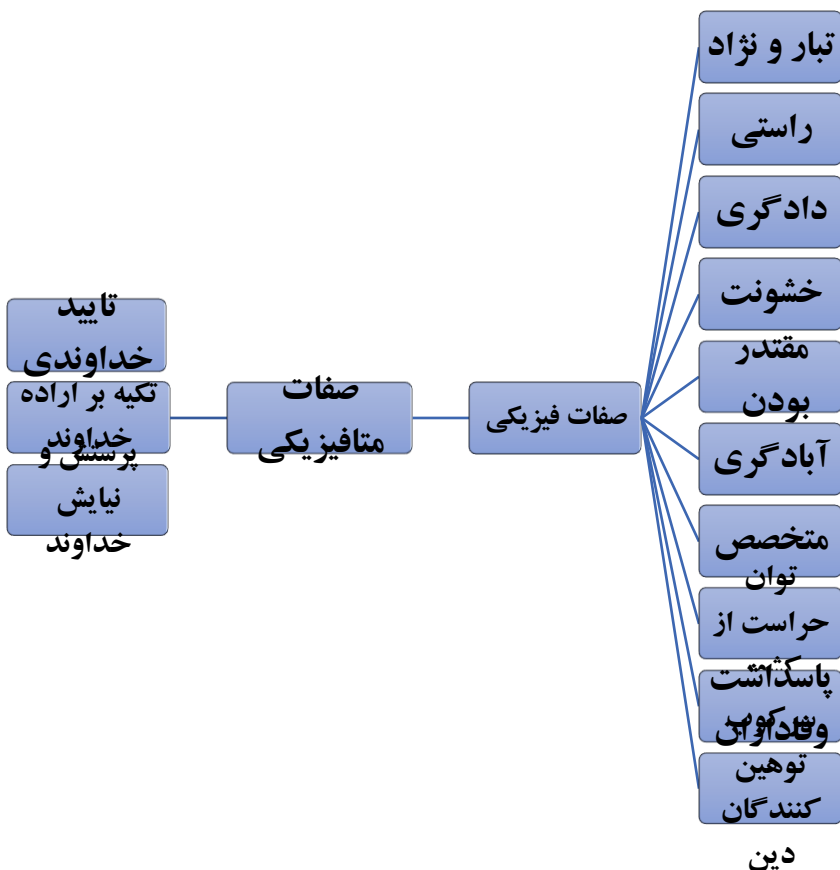
بنابراین یکی دیگر از بایسته‌های شهریاری، مبارزه با برهم‌زنندگان هنجارهای دینی و توهین‌کنندگان به اعتقادات مذهبی مردم است.

نتیجه‌گیری

بررسی متن کتیبه‌ها و اندرزنامه‌ها که در درازای تاریخ از ایران باستان تا به اکنون به دست ما رسیده‌اند، گویای حقایقی است که جز در سایه چنین بررسی‌هایی به دست‌آمدنی نیست. کتیبه‌ها و پندنامه‌های نخبگان ایرانی، صرف‌نظر از دوره تاریخی، بیش از هر چیز از کمال مطلوب‌های نخبگان ایرانی پرده برمی‌دارد. بررسی کتیبه بیستون نشان‌دهنده حقایقی در ارتباط با بایسته‌های شهریار آرمانی است که داریوش آنها را برای پاسخ‌گویی به انسان‌های زمانه خود و نسل بعدی به رشته تحریر درآورده است. با چنین پیش‌فرضی بررسی سنگ‌نوشته بیستون به عنوان پند و سرگذشت یکی از بزرگ‌ترین پادشاهان ایرانی، بااهمیت و کارا به نظر می‌رسد.

در این متن، با خوانشی پدیداری، متوجه شدیم لازمه تداوم قدرت و رسیدن به کمال مطلوب‌های حکومتی در دنیا و آخرت، ملزوم به بهره‌گیری مناسب از یکسری صفات و ویژگی‌های عینی و ذهنی در کنار یکدیگر است. در این متن پی بردیم شاه آرمانی کسی است که ویژگی‌های متافیزیکی حکمرانی یا همان تکنیک رویهان پاره‌تو را داشته باشد که در آن شاه با تکیه بر مدعاهای اهورایی، خود را بتواند نماینده نیروی برتر بداند و بیان کند که رسالت دارد امنیت و راستی را در زمین برپا کند که خود این ویژگی متافیزیکی مجموعه‌ای از صفات ذهنی دیگر است. بایسته دیگری که همچون صفت شیران پاره‌تو برای شهریار ضروری است، اتکا بر یکسری از ویژگی‌ها و تکنیک‌های فیزیکی و عینی است که در آن پادشاه بر اساس واقع‌گرایی دست به اقداماتی عینی برای رام کردن مردم در درون مرزها، فارغ از هر نژاد و گروهی می‌زند تا امنیت در جامعه برقرار شود؛ هرچند به ظاهر کمی متناقض به نظر برسند. به عنوان نمونه، شهریار در عین برخوردارگی از صفت بی‌رحمی و خشونت، عادل و دادگر است و همواره وفاداری اتباع خود را از نظر دور نمی‌دارد و از دروغ دوری می‌کند. در مجموع کتیبه بیستون تنها بخشی از

منظومه فکری نخبگان ایرانی است که می‌توان ریشه‌های آن را به دوران باشکوه تاریخی رجعت داد و تا امروز آن را پی گرفت.



منابع

۱. اسلامی، روح‌الله (۱۳۹۴)، حکومت‌مندی ایران‌شهری؛ تداوم تکنولوژی‌های قدرت در ایران، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۲. احمدوند، شجاع و روح‌اله اسلامی (۱۴۰۰)، اندیشه سیاسی در ایران باستان، تهران، انتشارات سمت.
۳. آگامبن، جورج (۱۳۹۰)، وسایل بی‌هدف، یادداشت‌هایی در باب سیاست، ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی، تهران، نشر چشمه.
۴. اوستا (۱۳۸۸)، به‌کوشش جلیل دوستخواه، جلد اول، تهران، انتشارات مروارید.
۵. بویس، مری (۱۳۸۸)، جستاری در فلسفه زرتشت، ترجمه سعید زارع، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۶. جمادی، سیاوش (۱۳۸۵)، زمینه و زمانه پدیدارشناسی، تهران، ققنوس.
۷. دهقان، محمد (۱۳۸۰)، پیشگامان نقد ادبی در ایران، تهران، سخن.
۸. رجایی، فرهنگ (۱۳۸۵)، تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، تهران، نشر قومس.
۹. رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۸۴)، هوسرل در متن، تهران، نی.
۱۰. رضایی‌راد، محمد (۱۳۸۷). مبانی اندیشه در خرد مزدائی. تهران، طرح نو.
۱۱. ریترز، جورج (۱۳۸۹)، مبانی نظری جامعه‌شناسی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه شهناز ممسی‌پرست، تهران، ثالث.
۱۲. صنعتی، محمد (۱۳۸۰)، صادق هدایت و هراس از مرگ، تهران، مرکز.
۱۳. فوکو، میشل (۱۳۸۹)، تئاتر فلسفه (گزیده درس گفتارها، کوتاه نوشته‌ها و گفت‌وگوها)، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نی.
۱۴. فوکو، میشل (۱۳۸۹)، تولد زیست‌جهان، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، نی.

۱۵. فوکو، میشل (۱۳۸۹)، باید از جامعه دفاع کرد، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، رخداندنو.
۱۶. قادری، حاتم (۱۳۸۸)، ایران و یونان-فلسفه در لابه‌لای سیاست و در بستر تاریخ، تهران، نگاه معاصر.
۱۷. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷)، فره ایزدی و حق الهی پادشاهان، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره ۱۳۰-۱۲۹.
۱۸. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۴)، تضاد دولت و ملت نظریه تاریخ و سیاست در ایران، تهران، نشر نی.
۱۹. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۱)، ایران جامعه کوتاه‌مدت، ترجمه عبدالله کوثری، تهران، نی.
۲۰. لعل‌علیزاده، محمد (۱۳۹۴)، جامعه‌شناسی سیاسی، انتشارات دانشگاه پیام نور.
۲۱. لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸۰)، وضعیت پسامدرن، ترجمه حسینعلی نودری، تهران، گام نو.
۲۲. مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر حاجی‌یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۳. مجتبابی، فتح‌الله (۱۳۵۲)، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.
۲۴. مرادی غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۸۷)، کتیبه‌های هخامنشی، **خط میخی پارسی باستان**، تهران، نوید.
۲۵. هایدگر، مارتین (۱۳۸۶)، **وجود و زمان**، ترجمه محمود نوالی، تبریز، مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی و انسانی دانشگاه تبریز.
۲۶. هوسرل، ادموند (۱۳۸۱)، **تأملات دکارتی**، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نی.
۲۷. ویتگنشتاین، لوودینگ (۱۳۸۰)، **پژوهش‌های فلسفی**، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز.
۲۸. هیوود، اندرو (۱۳۸۷). **مفاهیم کلیدی علم سیاست**، ترجمه حسن سعید کلاهی و عباس کردان. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

English

29. Foucault, Michel (2008), **The Birth Of Bio politics Lectures At The College De France, 1978–79**, Edited By Michel Senellart, London, Palgrave Macmillan.